داکتر اکرم عثمان، آگاه تابو شکن

یادآوری:
آن گونه که می دانیم، , ,کلوب قلم افغان،، در استاکهولم، سویدن را آقای اکرم عثمان و یارانش در سال ۱۹۹۷، ایجاد و به گفتهٔ خود شان به قلم , , اقتدا،، نمودند.
این امر، پس از نیم دهه گذشت از آن , , کوچ ،، بزرگ که در سال ۱۹۹۲، تن کشور را در چاه ویل بحران فرو برد، سر و صورت گرفت.
از همان آغاز ارزش های مندرج در اعلامیهٔ حقوق بشر که شاه فردش تاکید بر مردمسالاری یا دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی می باشد، قطب نمای کردار این ساختار را می ساخت.
من خود با شناختی که از دههٔ ۱۹۶۰، با آقای عثمان داشتم، زیر این سقف فرهنگی قرار گرفتم.
خوب یادم هست که به مناسبت فرا رسی سالگردش و هم قدر دانی از بانو حمیرا نگهت دستگیر زاده، در کنار دیگر شرکت کننده گان، قرار گرفتم.
همکاری قلمی ام از همان شماره های اول نشریه , , فردا ،، آغاز شد. آن گاهی که به جال جهانی آگاهی، یا نت فراز آمدند، سیاه مشق هایم را اجازه نشر می دادند.
چندی پیش درست در همان لحظه هایی مرگ اقای داکتر عثمان، بحثی به راه افتاد که برای خاکسپاری، محفلی یادی هم صورت بگیرد. من در یکی از بخش هایی که این گفت و گو به میان آمد و در آن آقایان حمزه واعظی و عارف فرمان در کنار دیگران شرکت داشتنت، به صورت روشن دیدم را چنین بیان داشتم:
به باورم در این لحظه های اندوه بار که خانواده و دوستانش غرق در غم اند و زمانی کمی برای این یادبود، وجود دارد، به تر هست پس از گذشت چند ماهی این کار صورت بگیرد، تا هم آرامش نسبی به خانه اش باز گردد و هم ارادتمندان فرصت بیان را داشته باشند.
از این رو، در میدان اندیشه یی , , فردا ،، در جال جهانی آگاهی، دست اندر کاران , , قلم افغانان،، آعلانی را نشر و روز پنجم ماه نوامبر را برای این امر، تعین نمودند.
من همان لحظه، بر آن شدم که با وجود سرمای سختی که تن سویدن را در چنگالش می فشارد، به این گرد همآیی شرکت نمایم.
از این رو، من روز چارم ماه نوامبر، به شهر استاکهولم پرواز نمودم و با توافق پیشین با آقای ابراهیم صافی، دوست , , چهره نمایی ،، ام، که نزد آنان اتراق

نمایم، آقای محسن نیکو منش، یکی از دوستان ایرانی اش، من را از میدان هوایی سوار بر موترش نمود و راهی خانهٔ ساپی شدیم.
در جریان راه، سینه های اماسیدهٔ ما، که به دیدگاه های چپ، تعلق داشتیم باز گردید و بر عمر رفته، حسرت خوردیم و بر آنانی که راه کژ و بی راه را نشان ما داده بودند، نگاه نو انداختیم. همین زمان کوتاه، کافی بود که اولین خشت بنای درک همدیگر بر زمین دوستی ها گذاشته شود.
از این رو، در روز پنجم ماه نوامبر، من، دید کوتاهی را که در زیر می خوانید، به او و بازمانده گانش، تقدیم داشتم.
در پایان این را باید به صورت روشن بنگارم که در روشن نگه داشتن مشعل , , کلوب قلم افغانان،، اقایان رحیم و فتاح غفوری، این برادران با فرهنگ، از جان و تن مایه گذارده اند. من به این باورم که آنان این ارثیه شایسته را به صورت بابسته نگه داشته و به اوج های بلند فرهنگی فراز می آورند.
تا باد چنین بادا !

***

نگاهی به دور

من در دهه شصت، سدهٔ بیست، در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل، درس می خواندم.
تا جایی که یادم هست، در همان جا بود که با داکتر اکرم عثمان، شبی در جریان آماده گی اعتراض محصلان دانشگاه، در خانه اش، در شهر نو که همه با شور و هیجان علاقمندی به نوآوری، شعار ها و پرچم های پرخاشگونه یی را که خود او در نوشت نثر آن ها، نقش مهم را داشت، آشنا شدم. این شب آشنایی، روز های روشن همیاری را به همراه داشت.
این زمانی بود که هنوز جنبش محصلان در چنگال گروه های چپ و راست که بعد ها دانشگاه و تمام میدان سیاست را اشغال نمودند، نیافتاده بود و به صورت آزاد عمل می کرد.
این دهه که معروف به دههٔ دموکراسی هست، فضای باز سیاسی را رقم زد. این امر درست پس از آن که داوود، در سال ۱۹۵۲ ، در یک

کودتای خزنده، جای شاه محمود، صدراعظم نو خواه را گرفت و با سرپنجه های آهنی در درازای یک دهه، سایه تیره اش را بر تار و پود بافت اجتماعی ـ سیاسی کشور، گستراند، صورت گرفت.
این درب نو، بار دیگر با قانون اساسی جدید، ۱۹۶۵، به روی کشور به ویژه دانشگاه کابل، باز گردید و اثرش بر حال و وضع کشور، احساس شد.
با اندوه که آگاهان ما، با سرعت به دو قطب چپ و راست، تقسیم شدند و نطفهٔ بحران بعدی، بر زمین دگرگونی ها سیاسی کشت گردید.

انحراف اندیشه یی

یکی از خروار انحراف و بیراهه یی که می توان آن را مشت نمونه خروار دانست چنین بود :
خوب یادم هست که در یکی از شماره های خلق، نشریهٔ جمیعت دموکراتیک خلق، هنوز حزب دموکراتیک خلق افغانستان نشده بود، دستگیر پنجشیری، اندیشه پرداز !، این ساختار، گویا در خط تحلیل جامعه شناسانه، کشور را یک نظام فیودالی خواند.
همین انحراف به باورم، ذهنیت بخش زیاد عضوان آن ساختار و هوادارانش را شکل داد. با اندوه که برخی از بازمانده گان این ساختار که اکنون به جزیره ها گونه گون تقسیم شده اند، هنوز هم دارای همان باور کاذب اند.
این آشنایی، با همه فراز و نشیب های که کشور را در چنگال های شان، فشردند، ادامه داشت. اوج این کار زمانی نشانی می گردد که او پس از کودتای داوود، رییس نشرات وزارت اطلاعات و کلتور، مقرر گردید. در آن زمان، من در روزنامهٔ انیس به کار ترجمه ـ چون بر آزادی بیان لگام زده شده بود ـ می پرداختم. من از آن روزی که این کودتا، بر تار و پود جامعه، مسلط شد در حالی که در مجلهٔ ژوندون، پس از یک دهه آموزگاری در مکتب های ولایت های گونه گون، تازه آمده بودم و

مزهٔ آزادی نوشت و گفت را در کامم مزه مزه می نمودم، دست از نوشتن کشیدم و به خانگاه یا خانقای ترجمه خزیدم.

تاوان یک بیان

بعد، کودتای ثور، و آن چی ,, مرحله نوین و تکاملی ،، خواندنش، خوب یادم هست که یکی از نوشته هایش زیر نام ,, دراکولا و همزادش ،، که هنگام مدیرت اسد کشتمند، در حقیقت انقلاب ثور، نشریهٔ وزارت اطلاعات و کلتور نشر شد، غوغایی را در درون حدخا، از سوی پیروان تره کی، برپا نمود. ۱۹۸۰. آنان چنین تعبیر نموده بودند که این دراکولا، همانا تره کی و همزادش حفیظ الله، امین می باشد. همان شماره گردآورده شد و اسد، از کار برکنار.

چندی نگذشته بود که خبر به گلوله بستنش، فضای فرهنگی تیره یی کشور را سنگین تر ساخت.

انجمن نویسنده گان افغانستان

بعد ها هنگامی که رییس انجمن نویسنده گان افغانستان برگزیده شد، چون من عضو آن ساختار بودم، در شب های نقد ادبی، حضورش را بیش تر حس می نمودم.

در همین دوران بود که دو تا سه کتاب، که من آن ها را از داستان های کوتاه هند، چین و جاپان از زبان انگیسی به پارسی برگردانی نموده بودم، امکان نشر یافتند. با اندوه که دو تا که در شعبهٔ صحافی مطبعهٔ دولتی، آخرین مرحله کار نشر شان را از سر می گذارندند، با ورود مجاهدان، ۱۹۹۲ ، در شعله های آتشی سوخت که بر دل کارگاه نشراتی از سوی آنان برای پاکسازی اثر های کفر، افروخته شده بود.

بعد آن کوچ بزرگ، سقف , , کلوب قلم افغان،، که او بنیادش را در زمین بیگانه، اما، آزاد گذاشت، پیوند ما را توان ادامه داد. در این جا در خط مناسبت های فرهنگی، برخی نوشته هایم در فردا نشر می شدند. برپایی برخ گردهمآیی فرهنگی، امکان دیدار را با او برایم میسر می ساخت که من از حضورش فیض می بردم.

زیر سقف همین بنیاد هست که امروز، ما گرد هم آمده ایم و یادواره اش را مرور می نماییم.

تابو شکنی

در هنگامی که کرسی بخش تاریخ را در اکادمی علوم به دست آورد، نگاه نوی به رخداد های تاریخی نمود. در همین جا بود که به مساله ساختار اجتماعی ـ اقتصادی کشور پرداخت و به مساله شکلبندی های تاریخی از آن میان , , فیودالیزم ،، نگاه نو و تابو شکنانه یی نمود.

این داکتر اکرم عثمان بود که به وسیلهٔ نیرومند دیدگاه نو و پُر نقدش، برج و باوری دید سنگوارهٔ لنین و ستالینباوری را می کوبد و در جریان تابو شکنی، آن را ویران می نماید.

من آن گاه که پس از ۱۹۹۹، دبیر فصلنامۀ روشنی، نشریه کانون روشنگران افغانستان در جرمنی، برگزیده شدم، با فراز جدیدی برای روشن شدن بی پایه گی آن ایدیولوژی که به باور خود مارکس ,, آگاهی کاذب ،، می باشد، اما روسان ما را از آگاهی به آن محروم ساخته بودند، به نشر مساله هایی در راستای روشنگری دست زدم.
چون این مساله در خط تابو شکنی باورهای ایدیولوژی زده لنینباوری عضوان درون کانون و مخالفان بیرون از آن در طیف چپ، سیر می نمود، آنان برای مخالفت، به این کار، صف های شان را با هم فشرده ساختند.
در همین جا، اکرم عثمان، دست یاری به سوی روشنی دراز نمود و نوشته هایی را برای نشر به من سپرد که در یکی از آن ها به ,, شیوۀ تولید آسیایی،، پرداخته بود.
پرسش اساسی در این مورد چنین رخ می نماید : آیا ساختار فیودالی ـ آن گونه که مارکس و انگلس، آن هم در چارچوب تنگ و خشک تَعَیین تاریخی، در کشور های پیشرفته سرمایه داری در غرب اروپا ـ به بررسی گرفته بودند، در جامعۀ ما وجود داشته است و دارد؟
این را باید همین جا به روشنی گفت که این دیدگاه ها که بر خط نگاه خشک اقتصادیی سیر می نماید، که با مارکس جوان و اندیشه گر فلسفی اش بیگانه بوده و بعد ها در سر پیری، و آن هم در یک چارچوب سیاسی بیان گردید، همان زمان مورد نقد قرار گرفت.
نگاه دیگری
در کنار دیگر نویسنده گان روشنگر که برای فصلنامه روشنی می نوشتند، آقای اکرم عثمان، در نوشه یی زیر عنوان چگونگی تحول تاریخ در خاورمیانه با دلیل های نیرومندی این امر را ریشه یابی می نماید و آن را بیراهه یی بسیار دردناک برای همه می نمایند. ریشۀ

استدلال این است که اگر مارکس و انگلس باور به عمومی سازی یا تعمیم صورتبندی های اقتصادی ـ اجتماعی در کشور های رشد یافتهٔ سرمایه داری اروپای غربی، بر همه کشور ها می داشتند، چرا از مفهوم و اصطلاح شیوهٔ تولید آسیایی ـ می توان آن را در قاره های دیگر هم در نظر داشت ـ سخن زده اند؟
اکرم عثمان در زمینه می نویسد، , , ...مایلم به این پرسش بپردازم. این امر، شکل گیری نظام های قالبی و دستوری در بارهٔ تاریخ است که زیر سایهٔ استبداد استالین قایم شد. رفته رفته این امر به گرایش غالب نگرش تاریخی در جریان های چپ منطقه، ـ از آن میان ما ـ مبدل گشت.،،
او ریشهٔ این مساله را به کتاب متریالیزم دیالکتیک اثر استالین می بیند که در آن، او نظریهٔ رشد پنج پله یی تاریخ را بر تمام جوامع تعمیم بخشید. این امر حتا خط دید بیراه را از اندیشه های مارکس و انگلس بیش تر گشود.
آن دو، در آخرین یادداشت های شان در این مورد به این نتیجه دست یافتند،, , ... نباید اسباب و علل تحول و تکامل جوامع را در غرب، بخصوص اروپای غربی، مو به مو بر جوامع شرق قابل تطبیق دانست و از تفاوت های بارز آن چشم پوشید.،،.
مارکس، با خواندن یادداشت های برنیه طبیب ویژهٔ اورنگ زیب، شاه هند، به دیدگاه های دیگری دست یافت. این طبیب به مدت دوازده سال در هند به سر برد و با تار و پود این همبود پیچیده آشنا شد.
او در پایان چنین نوشت، , , شرق و غرب در تکامل تاریخی خود از راه های جداگانه یی رفته اند و اشکال و احکام کلی که از بررسی سازمان ها حکومتی و جوامع یونان و روم فیودالی به دست می آید، قابل تطبیق با مشرق زمین نیست.،،.

این امر را پروفیسر وارگای روسی نیز بیان داشت و بر ضد نظریه های تحمیلی استالین قیام نمود. اما، سایهٔ فرمان های مرگبار استالین و حضور جایگاه های کار اجباری که سولژنستین آن را ,, جزیره های گولاک،، می نامید و در آن بیش از ده ملیون انسان به شمول یاران نزدک لنین، در سرمای سایبریا، جان دادند، در سیاه چالش بلعید. این امر تا به قدرت رسیدن گرباچف در روسیه، جز سیاست رسمی دولت شوروی باقی ماند.،،

به باور اکرم عثمان، ,, این امر سبب شد تا در این جا به دنبال پنج دورهٔ تاریخی با فتیله و چراغ به محض یافتن عده یی برده، چه خانگی و چه درباری با چند کشتگر چه وابسته و چه ناوابسته، فورا آن ها را با همان دوره های تاریخی قالب زده اند.،،

سپس او با بررسی ژرف نشان می دهد که صورتبندی اقتصادی ـ اجتماعیی به آن گونه که مارکس و انگلس در اروپای غربی ـ به ویژه یونان و روم ـ نشانی نموده بودند، به هیچ صورت در سرزمین های دیگر به ویژه منطقهٔ ما مانند: هند، ایران و آسیای مرکزی، دیده نشده است. با آن که در سده های میانهٔ عیسایی در اثر هجوم ها و لشکر کشی ها، اسیرانی به شکل غلام و برده گرفتار و فراهم می آیند، اما، به هیچ صورت این دوره را نمی توان دوران برده گی خواند.

اکرم عثمان به روشنی می گوید، دیدگاه های احسان طبری زیر ,, جو اجباری حاکم بر محیط علمی اتحادشوروی سابق،، با آن که خود باور دیگری داشته است، شکل گرفت و در همان خط سیر نمودند. اما، بعد ها در اثر های دیگرش، آن گاه که فضای سنگین استبداد تفکر استالین پایان می یابد، به ارزیابی دیگری دست می زند.

به باورم این دیدگاه های طبری بخش زیاد ذهنیت های چپ را در ایران و افغانستان، ـ از آن میان حزب دموکراتیک افغانستان ـ به همین سو

رنگ بخشید. من در حقیقت انقلاب ثور، ارگان نشراتی حدخا، شاهد درگیری مسابقهٔ آتشین، میان نویسنده گان آن نشریه، بر سر این که کی توان بیش تر برای تقلید از طبری دارد، بوده ام. برخی از آنان همین اکنون در مقام های بلند دولتی بر سر این که کدام توان بیان بر تر سیاست جاری را که بوی تند و قی آور برتری قومی ـ زبانی، را در کشوری که ۴۸ قوم و زبان در آن وجود دارند، بیرون می زند، در همان مسابقه دست به گریبان اند.

زمین و آب، نقش تعینگر

در بخش بحث فیودالیزم در کشور و حتا منطقهٔ ما، اکرم عثمان دو عنصر زمین و آب را به میان کشید. او به این باور دست یافت، , , بیکرانی زمین و کمبود به شدت آب، حال و وضع اجتماعی این بخش را شکل داده اند.

سرزمین هند، چین و مصر برای سامان دادن کار آب و آبیاری، ساختار ها عظیمی را به راه انداختند. این امر در گوهرش با وضع و حال اروپای غربی که دارای آب فراوان است، به شدت فرق می نماید. از این رو صورتبندی فیودالی در این سرزمینها نمی توانسته که شکل بگیرد.

مالکیت، رخ دیگر

عنصر دیگر به باور اکرم عثمان، وجود مالکیت بر زمین است. از این رو کشت در این جا را با آبیاری ساختگی و مصنوعی سر و سامان دادند. کار این مساله مهم، در آغاز به دوش همبود های کوچک بود اما، سپس از توان این همبودهای خُرد، این کار بزرگ بیرون شده و به حکومت های مرکزی با دستگاه های عظیم و غول پیکر، که این امر استبداد خشنی را به میان آورد، تعلق گرفت. این هست راز و ریشهٔ مسالهٔ استبداد سنگین و خشن در این بخش.،

نکته مهم و اساسی دیگر، همانا مساله ملکیت می باشد. در کشور های اروپایی، بافت قدرت در همین چارچوب چنان شکل گرفته بود که زمامدار یک کشور و حتا شاهنشاه پُرقدرت نمی توانسته هست تا هنگام غَضَب و خشم بر دیگران، کسی را با اشارهٔ یک دست، از ملکیت بر دارایی اش ـ زمین و دیگر و دیگر ـ محروم نماید، در حالی که در این حوزه تمام هستی یک فرد مالک، به گفتهٔ عثمان، , ,در میان دولبش قرار داشت،، کسی که یک روز پیش دارای ملک و زمین بی بیکران بود، فردایش در اثر آوای نا موافق همین دو لب، به گدای ژنده یی ـ آن هم در صورتی که سرش را از دست نمی داد ـ بدل می شد.
این را می توان اوج استبداد آسیایی به صورت روشن خواند. این واژه گان استبداد آسیایی را می توان در مورد تمام کشور هایی که در بند این گونه مناسبت های اقتصادی ـ اجتماعی، قرار داشتند، به کار برد. حضور وحشتناک این امر بیش تر در آسیا بود، و از همین رو بر واژهٔ آسیایی تاکید زیاد صورت گرفت.

این دیدگاه و واکنش تند

اما، نشر همین دیدگاه کافی بود تا باورمندان به مارکسباوری روسی را که همان لنینباوری می باشد، در درون و بیرون کانون به شدت تکان بدهد و در صدد آن برآیند تا تمام توپخانهٔ توان شان را برای ویرانی برج و باوری دیدگاه های روشنگری و به ویژه فصلنامهٔ روشنی، که بازتابگر این دیدگاه های بود، به کار ببرند.
آنان در پایان روز به این امر، با یاری خودیان در کانون، موفق شدند و چراغ این حرکت را با پُف توطیه خاموش نمودند.

اکرم عثمان با دید نو

اکرم عثمان پس از رسیدن به دنیای آزاد، اندیشه هاییش را که در بخش زیادش خود شاهد عینی بود، در ناول , , کوچه ما ،، که آینه

تمام نمای دهه های اخیر کشور می باشد، باز تاب داد و به دست نشر سپرد.
این امر باز هم توپخانهٔ فحش و دشنام گویی، باورمندان دیروز به چپ، به ویژه حدخا، را به حرکت آورد. اما، او تمام آتش تند این پرخاش را به جان خرید.
از آن جایی که این دیدگاه ها به شدت در سطح نازل قرار داشتند، او برابر با همان سطح دیدگاه های آنان، زبان آشنای مردم را به کار بست و با یک , , جرات ،، بزرگ، تمام رشته های شان را پنبه نمود.
اکرم عثمان، به امر نگرش به گذشته، بسنده ننموده، پس از رخداد ۲۰۰۱، با نوشته یی زیر نام در جستجوی راه که در شمارهٔ ۱۶، خزان ۲۰۰۱، روشنی به دست شر سپرده شد، فشردهٔ دیدگاه اش را برای بیرون رفت به سوی آیندهٔ به تر چنین رقم زد:
, , ایدیولوژی کردن یک عقیده سیاسی در طیف های چپ و راست، باب داوری و نقد آزاد را می بندد... حاکمیت هایی از این قماش در گذشته و حال سرکوبگر و انعطاف ناپذیر بوده اند.
او ادامه می دهد، , , بنابران از شمارهٔ جهانبینی های امروزی، همان هایی پویا و پایا می مانند که در زمان و مکان شناور اند و اجازه می دهند که هر روز و هر ساعت در برخورد با حقایق جاری محک بخورند و در برابر گرما و سرمای روزگار قابلیت بسط و قبض را حفظ نمایند.
, , شایسته ترین راه رسیدن به قدرت سیاسی، استفادهٔ مسالمت آمیز از امکانات یک جامعهٔ لاییک، سکولار و مدرن تا دامن زدن آشوب به نام پرولتاریا یا توجیه تررور به نام طبقهٔ کارگر.،،
از این رو به صورت روشن او را می توان فرد آگاهی دانست که با نگرش تابو شکنانه به گذشته و دید روشن نسبت به آینده، در میان درسخوانده گان ما، پدیده شاز و نادری می باشد.

به باورم باید با گردآوری و نشر هر چی گسترده تر دیدگاه هایش، به نسل جوان که در درۀ ژرف گسست تکاندهنده اندیشه یی، در اثر بحران دهه های اخیر، نسبت به کشور قرار دارند یاری رساند.
به این امید. از توجه تان سپاس.
صدیق رهپو طرزی
۲۹ ماه اکتوبر ۲۰۱۶
شهر گُت تینگن، جرمنی